

راهزن اجتماعی گزیده ای از یک کتاب

اریک هابسبام

برگردان: محمد جواهر کلام



اشاره مترجم: اریک هابسبام Eric Hobsbawm تاریخدان و نویسنده مارکسیست بریتانیایی، در ۹ ژوئن ۱۹۱۷ در یک خانواده یهودی متوسط الحال در اسکندریه به دنیا آمد. در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم خانواده اش به وین و بعد به برلین مهاجرت کردند. هابسبام برای خواننده ایرانی نامی آشناست و از او چند کتاب به فارسی در دست است: «صنعت و امپراطوری» (به ترجمه عبدالله کوثری، ۱۳۸۷)؛ «عصر انقلاب، اروپا ۱۷۸۹-۱۸۴۸» (علی اکبر مهدیان، ۱۳۸۲)؛ «عصر سرمایه، ۱۸۴۸-۱۸۷۵» (همو، ۱۳۸۲)؛ «عصر امپراطوری ۱۸۷۵-۱۹۱۴» (ناهید فروغان، ۱۳۸۲) «عصر نهایت ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱» (حسن مرتضوی، ۱۳۸۰)؛ «جهان در آستانه قرن بیست و یکم» (ناهید فروغان، ۱۳۸۲)؛ «ملت و ملت گرایی» (علی باش، ۱۳۸۳). آنچه می خوانید بخشی از فصل دوم کتاب او «یاغیان بدوی» Primitive Rebeles (۱۹۵۸) است که مترجم آن را در دست ترجمه دارد.

شورشیان و راهزنان مشغله پلیس هستند، ولی مشغله مورخ اجتماعی نیز باید باشند. زیرا به یک اعتبار راهزنی صورتی ابتدایی از یک اعتراض اجتماعی است، شاید بدوی ترین صورتی که می شناسیم. در هر حال در بسیاری از جوامع فقرا آن را در این عداد می آورند، و در نتیجه راهزن را در کنف حمایت خود می گیرند، او را قهرمان خود می شمارند، آرمانی اش می سازند و بدل به اسطوره می کنند. رابین هود در انگلستان؛ ژانوسیک Janosik در لهستان و اسلواکیا؛ دیه گو کورینتس Diego Corrientes در اندلس (اسپانیا)، همگی احتمالاً اشخاصی واقعی بوده اند که بدین صورت در آمده اند. به نوبه خود، راهزن نیز می کوشد که نقش خود را زندگی کند، حتی وقتی خودش یک یاغی اجتماعی آگاه نباشد. طبیعتاً رابین هود، کهن الگوی archetype یک یاغی اجتماعی، «که از ثروتمندان می گرفت و به فقرا می داد، و هیچ وقت آدم نکشت، بلکه از خود دفاع کرد یا به خونخواهی برخاست»، تنها مرد از نوع خویش نیست. مرد خشنی که میل ندارد مسئولیت های سنتی مرد عادی در یک جامعه طبقاتی، فقر و مسکنت را بر دوش بکشد، می تواند با پیوستن یا خدمت کردن به ستمگران، چنانکه با شورش علیه آنها، از این گونه مسائل شانه خالی کند. در هر جامعه دهقانی «راهزنان اربابی» هستند، چنانکه «راهزنان دهقانی» هم هستند. و گفتن ندارد که «راهزنان دولتی» هم هستند، گرچه تنها «راهزنان دهقانی» هستند که ستایش سرودها و حکایات را به خود اختصاص می دهند. اما، چنانکه تجربه اسپانیا میان ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۵ نشان می دهد، نوع خاصی از راهزنی می تواند به آسانی به نوع دیگری تبدیل شود: یک سارق یا قاچاقچی «شریف» به باندولو

Bandolero تغییر ماهیت می دهد و در پناه سرکردگان محلی (روستایی) کاسیک (cacique) قرار می گیرد. شورش فردی از نظر اجتماعی پدیده ای بی طرف است، و در نتیجه همه تقسیمات و چالش های موجود در جامعه را نشان می دهد. این مساله در فصل بعد در مورد مافیا به تفصیل بیشتر بررسی خواهد شد.

اما چیزی شبیه به یک نوع راهزنی اجتماعی «آرمانی» هست، و همین است که من در نظر دارم آن را بررسی کنم، حتی اگر از این نوع راهزنان معدودی در تاریخ مکتوب وجود داشته باشند که به شکلی ملموس از افسانه متمایزند و به طور کامل در انطباق با آن هستند. هنوز کسانی — چون آنجلو دوکا (آنجیولیو) Angelo Duca (Angiolillo) — می توانند چنین باشند.

توصیف یک راهزن «آرمانی» به هیچ رو جنبه ای غیرواقعی ندارد. برای اینکه برجسته ترین خصوصیت راهزنی اجتماعی همانا متحدالشکل بودن و یکسانی قابل توجه این پدیده است. ماده مورد استفاده در این فصل تقریباً همه از اروپا در سده های ۱۸ تا بیستم، و عمدتاً از ایتالیای جنوبی جمع آوری شده است (۱). ولی موارد انتخاب شده اگرچه از دوره های وسیع تری چون میانه قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، و از جاهای مستقل از یکدیگر، چون سیسیل و کارپاتو — اوکراین، گرفته شده اند، چنان به هم شبیه اند که هر کس می تواند با خیال راحت نتایج آنها را تعمیم دهد. این متحدالشکل بودن هم شامل افسانه های راهزنان می شود (یعنی آن قسمتی که مردم از راهزنان در ذهن خود می پروراندند)، و هم رفتار واقعی آنها را در بر می گیرد.

معدودی از این مشابهتها می توانند این نکته را توضیح دهند. اهالی محل به سختی حاضرند مقامات دولتی را در دستگیری «راهزنان دهقانی» یاری دهند، بلکه برعکس از او در برابر آنها مراقبت می کنند. چنین است در مورد روستاهای سیسیلی در دهه ۱۹۴۰، و نیز روستاهای مسکویی در قرن هفدهم میلادی (۲). به این ترتیب، عاقبت همیشگی راهزن خیانت است. زیرا اگر او سروصدای



زیادی در مورد خود به پا کند، تقریباً هر راهزن فردی شکست می‌خورد هرچند ممکن است راهزنی به صورت درونی به حیات خود ادامه دهد. اولکسا داووش Oleksa Dovbush، راهزن اهل کارپات Carpathia در قرن ۱۸ را معشوقه‌اش لو داد؛ نیکلا شوهاج که فرض می‌شد در حدود سال ۱۹۱۸-۲۰ پیدایش یافت، دوستانش لو دادند (۳). آنجلو دوکا

(آنژیولیو) (در حدود سال ۱۷۶۰-۸۴)، شاید خالص‌ترین نمونه از راهزنی اجتماعی، که بندتو کروچه بهترین تحلیل را در باره او ارائه داده (۴)، نیز گرفتار همین سرنوشت شد. چنین است نیز در سال ۱۹۵۰، سرنوشت سالواتوره گیلیانو مونته لپر، در سیسیل، مشهورترین چهره راهزنهای اخیر که کارهای او اخیراً موضوع یک فیلم سینمایی بوده است. (تصویر پیوست) (۵) بنابر این، اگر قرار بر این منوال باشد، رابین هود هم از آن در امان نمی‌ماند. ولی قانون، برای اینکه بی‌خاصیت بودن خود را بپوشاند، برای دستگیری یا مرگ راهزن ادعای اعتبار می‌کند. افراد پلیس گولوله‌های خود را در پیکر مرده نیکلا شوهاج خالی می‌کنند تا نشان دهند او را کشته‌اند، همچنانکه به اعتقاد گاون ماکسول، در مورد گیلیانو نیز چنین کردند. این عمل چنان شایع است که در کورسیکا حتی به صورت ضرب المثل در آمده است: «کشتن بعد از مرگ؛ مثل راهزنی که به دست پلیس بیفتد». و دهقانان به نوبه خود روئین تنی و آسیب‌ناپذیری را به خصائل افسانه‌ای و قهرمانی بسیار او اضافه می‌کنند. معروف بود که آنژیولیو یک انگشتری سحرآمیز دارد که مسیر گولوله‌ها را عوض می‌کند. شوهاج آسیب‌ناپذیر بود، برای اینکه — والته نظریات مختلف است — ترکه سبزش موج گولوله‌ها را از او دور می‌کند، یا به خاطر اینکه جادوگری او را شریبتی نوشانده بود که او را مقاوم می‌کرد؛ و همین بود که می‌بایست او را با تبر بکشند. اولکسا داووش، قهرمان راهزن افسانه‌ای قرن هیجدهم کارپاتی را تنها توانستند با گولوله‌ای از نقره بکشند که یک سال در ظرفی از گندم بهاری نگه داشته بودند، یک کشیش در روز دوازدهم قدیس بزرگ آن را متبرک کرده و دوازده کشیش در دوازده عشای ربانی بر آن ورد خوانده بودند. من شک ندارم که همین افسانه‌ها بخشی از فولکلور بسیاری از راهزنان بزرگ دیگر هستند. ظاهراً هیچ یک از این تجربه‌ها یا باورها از یکدیگر مشتق نشده‌اند. آنها در مکان‌ها و دوره‌های زمانی مختلف به وجود آمده‌اند، زیرا جوامع و وضعیت‌هایی که راهزنی را به وجود می‌آوردند، بسیار به هم شبیه هستند. شاید راحت‌تر آن باشد که از نقش راهزن اجتماعی تصویری

معیاری به دست دهیم. مردی به این خاطر راهزن می‌شود که می‌داند کاری انجام داده که در عرف محل «جنایت» نیست، و تنها دولت یا مقامات محلی آن را به نام «جنایت» می‌شناسند. به این ترتیب آنژیولیو پس از نزاعی بر سر چراگاه با نگهبان مزرعه دوک مارتینیا به کوه می‌زند. مشهورترین نمونه این راهزنان در منطقه آسپرومونت ی کالابریا (که تصادفاً آخرین روستای ایتالیایی بود که به زبان یونانی سخن می‌گفت)، یعنی ویچنزو رومئوی بوآیی Vincenzo Romeo of Bova، با ربودن دختری که بعدها زن او شد، بر قانون خروج کرد. در حالی که آنجلو ماکری از اهالی دلیانو پلیس قاتل برادرش را کشت. هر دو نمونه، خونخواهی (فایده Faida)، و ازدواج با ربودن، در این بخش از کالابریا Ca-labria بسیار شایع‌اند. در حقیقت از ۱۶۰ مورد نافرمانی گزارش شده در استان رژیو Regio کالابریا در سال ۱۹۵۵، بیش از ۴۰ مورد آن زدن کوه به خاطر «قتلی» بوده است که عرف محلی آن را به عنوان «قتل شرافتمندانه» می‌شناخت. دولت «مشروعیت» نزاع‌های شخصی را در هم می‌آمیزد و شخص را «جانی» جلوه می‌دهد. دولت به خاطر بعضی تخلفات کوچک حقوقی به دهقان توجه دارد، و شخص به این خاطر به کوه می‌زند که می‌داند سیستمی که دهقانان را نمی‌شناسد یا نمی‌فهمد، و دهقانان هم آن را نمی‌فهمند، کاری برای او نخواهد کرد. ماریانی دیونیچی Mariani Dionigi، راهزنی از اهالی ساردینیا Sardinia در دهه ۱۸۹۰ به این سبب نابود شد که می‌خواستند او را به خاطر «قتلی عادلانه» دستگیر کنند. سامپسی Campesi (معروف به پیس سیمپالا Piscimpala) در سال ۱۸۹۶ مورد تذکر پلیس قرار گرفت، و چون او تذکر پلیس را نادیده گرفت دستگیر شد و یک سال تحت نظر بود. همچنین به علت اینکه گذاشته بود گوسفندهایش وارد اراضی شخصی به نام یاليس جیوانی آنونیو شوند، او را به پرداخت غرامتی معادل ۱۲/۵ لیر محکوم کرد. او ترجیح داد که در کوه‌ها پناه بگیرد و قاضی طلبکار خود را بکشد. معروف بود که گیلیانو پلیسی را کشته بود که او را به خاطر فروش دو گونی گندم در بازار سیاه زده بود، در صورتی که به قاچاقچی دیگری که به او رشوه داده بود، اجازه چنین کاری را داده بود — قتلی که بی‌گمان «شرافتمندانه» شمرده می‌شد.

پانویسها:

(۱) در مورد این ناحیه من تنها به منابع چاپ شده اکتفا نکردم، بلکه از اطلاعات باارزش پروفسور آمبروجیو دونینی Ambrogio Donini در مورد رم برخوردار شدم. او چند تن از یاران راهزنان را می‌شناخت و چند روزنامه از آن زمان را نگه داشته بود.

(۲) J. L. Keep, *Bandits and the Law in Muscovy, Slavonic Review*, xxxv. ۸۴, Dec. ۱۹۵۶, ۲۰۱-۲۳.

(۳) نگاه کنید به رمان ایوان اولبراخت، نسخه آلمانی، با این مشخصات: Ivan Olbracht, *The robber Nikola Shuhaj* (Nikola Su-haj Loupeznikik) Rutten & Loening (Berlin ۱۹۵۳).

(۴) Benedetto Croce, 'Angiolillo, capo di banditti', in *La Rivoluzione Napoletana dell' ۱۷۹۹* (Bari, ۱۹۱۲).

(۵) Gavin Maxwell, *God preserve me from my friends* (۱۹۵۰).

